

بهر اظهارست این خلق جهان  
که نماند گنج حکمت‌ها نهان  
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

به نام خداوند مهرگستر  
سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور  
عنوان پیغام: مربع گشایش

فکر، آن باشد که بگشاید رهی  
راه، آن باشد که پیش آید شهی  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۷

شاه آن باشد که از خود شه بود  
نه به مخزن‌ها و لشکر شه شود  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۸

این دو بیت مرا به یک طرحی رساند به نام «مربع گشایش»  
۴ ضلع این مربع به شرح زیر است:

ضلع اول: فضاگشایی  
ضلع دوم: ذهن گشایی  
ضلع سوم: پاکشایی  
ضلع چهارم: راه گشایی

وقتی از طریق فضاگشایی، با بی‌نهایت زندگی اندیشه می‌کنیم، یعنی ماهیت وسعت زندگی را به ذهن بسته و محدود شده القا می‌کنیم. یعنی وسعت بی‌نهایت را به ذهن محدود اندیش می‌بخشیم و آن را بی‌نهایت‌اندیش می‌کنیم. این بی‌نهایت‌اندیشی قدرتی است که با نمایان شدنش موجب می‌شود پای ما از همانندگی‌ها گشوده شود و راه ما هم موازی با پای ما گشوده بشود. پس این فرآیند معنوی عارفانه، ما را به بی‌نهایت زندگی زنده می‌کند. اکنون می‌خواهم این دو بیت را با جزئیات بیشتر توضیح بدهم:

فکر، آن باشد که بگشاید رهی  
راه، آن باشد که پیش آید شهی  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۷

فکر بسته و محدود را شاه یعنی فضای گشوده‌شده باز می‌کند. وقتی این فکر بسته تبدیل به فکر بی‌نهایت بشود، راه ما در این تن که زنده شدن است باز شده و از راه من‌های ذهنی جدا می‌شود. سپس می‌گوید «راه، آن باشد که پیش آید شهی» یعنی اگر راه به سوی زندگی گشوده شده است، ما باید حضور زندگی یا شاه را حس کنیم. یعنی تجربه حضور حاصل شده باشد.

شاه آن باشد که از خود شه بود  
نه به مخزن‌ها و لشکر شه شود  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۸

اکنون در این بیت می‌گوید شاه یا زندگی را باید فرا سوی حواسِ ذهنی، تجربه کنی. یعنی باید شاه را از فضای بی‌نهایت که درون من راستین ماست تجربه کنی. می‌گوید «شاه آن باشد که از خود شه بود» یعنی شاه را باید از درون شناسایی کنی. شاه یا زندگی در بیرون ما نیست. این شاه که در درون ما، پشت توده‌های همانندگی‌ها گم شده است، فقط از طریق فضاگشایی می‌تواند در مرکز ما پدیدار شود و ما هم پایمان و هم راهمان فقط از طریق این فضای بی‌نهایت گشوده می‌شود. در ادامه می‌گوید «نه به مخزن‌ها و لشکر شه شود». یعنی این شاه‌های تقلبی که در جهان هست، مدت موقتی حکمرانی می‌کنند و سپس هر چه داشتند اعم از مخزن و لشکر را واگذار می‌کنند به شاه بعدی و او هم به شاهان بعدی. مولانا می‌خواهد بگوید که این حاکمان که ما از آن‌ها حساب می‌بریم و اداره امور را در دست‌انشان می‌بینیم، آن شاه‌های نیستند که تمام شاهان و کائنات را اداره می‌کند. شاه اصلی است که اداره همه و همه در دست‌ان اوست. اوست که در ماست و خود ماست و ما باید به او زنده شویم. بی‌تی در مورد ضلع پاکشایی:

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو  
جذب ما بود و گشاد این پای تو  
مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶

می‌گوید گشوده شدن پای تو از تعداد زیادی همانیدگی، کار زندگی بود. زندگی از طریق خودش به فکر تو رخنه کرد و آن را بی‌نهایت‌اندیش کرد. و تو در آن موقعیت توانستی چاره‌جویی و حیل‌های از جنس زندگی داشته باشی.

ابیاتی از غزل ۱۲۸ دیوان شمس می‌خوانم و توضیح می‌دهم که مربوط به دو ضلع فضاگشایی و راه‌گشایی است.

ما را سفری فتاد بی‌ما  
آن‌جا دل ما گشاد بی‌ما  
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۸

سفر کردن به معنای نقل و انتقال مکانی نیست. منظور مولانا این نیست که ما از شهری به شهری دیگر سفر کنیم و دل ما از جنس زندگی بشود. زندگی در فضای لامکان که بی‌نهایت است مستقر می‌باشد. پس معنای این سفر، یک سیر و سلوک معنوی است. در این سفر ما قرار است در راه زنده شدن قرار بگیریم. مسیری که ما را به ضلع راه‌گشایی می‌رساند. درست است که ما هنوز کاملاً به زندگی زنده نشده‌ایم، اما ما هم مسافر این مسیر معنوی هستیم تا یک روزی دل ما گشوده و بینهایت شود. می‌گوید «ما را سفری فتاد بی‌ما». یعنی زندگی پس از مدتی همانیده شدن، ما را در سفر معنوی قرار داد. سفری که من یا مای ذهنی هیچ نقشی در آن ندارد. در این سفر من ذهنی ذره ذره کوچک می‌شود تا به صفر برسد و ما در این راه بی‌نهایت مسافر بدون من‌ذهنی بشویم. در مصرع بعد می‌گوید «آن‌جا دل ما گشاد بی‌ما». یعنی در این سفر روزی می‌رسد که ما با مرکز خالی از همانیدگی‌ها، در فضای بی‌نهایت، مسافر زندگی بشویم. وقتی می‌گوید «بی‌ما» یعنی من به عنوان هوشیاری زنده شده هیچ فرمانی از من‌ذهنی نمی‌گیرم و فکر و عمل من از فضای لایتناهی به این دنیا ریخته می‌شود. «بی‌ما» یعنی تابع «مربع گشایش» بودن. مربع «فضاگشایی، ذهن‌گشایی، پاگشایی، راه‌گشایی».

آن‌مه که ز ما نهان همی شد  
رخ بر رخ ما نهاد بی‌ما  
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۸

نهان شدن ماه از ما، یعنی زندگی ما را به‌عنوان من‌ذهنی فرم‌پرست نمی‌خواهد و خود را از این من، نهان یا مخفی می‌کند. مولانا می‌گوید حال که ما مدتی از چشم زندگی پنهان بودیم، لطف او از طریق قضا و کن‌فکان باعث شد که ما بتوانیم این من‌ساختگی را بکوچیم و با خاک یکسان کنیم تا با او «رخ بر رخ» بشویم. چهره فرم ما نمی‌تواند در مقابل چهره زندگی قرار بگیرد. اما زمانی که ما «بی‌ما» یا به عبارتی من‌ذهنی صفر می‌شویم، تازه در مقابل چهره زندگی چهره می‌گشاییم.

بیتی دیگر از این غزل هست که مربوط به ضلع راه‌گشایی می‌باشد:

درها همه بسته بود بر ما  
بگشود چو راه داد بی‌ما  
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۸

وقتی من داریم و هنوز بی‌ما بودن یا تبدیل شدن را تجربه نکردیم، همه درهای ابدیت و بی‌نهایت زندگی به روی ما بسته است. یعنی راه معنوی بر هشیاری جسمی من‌دار ناگشودنی است. گشایش راه ابدیت و بی‌نهایت زندگی، مستلزم داشتن هشیاری حضور است. هشیاری‌ای که بی‌نهایت و ابدی است.

چه درهایی از زندگی روی ما بسته است؟

- ۱- شادی طبیعی
- ۲- آرامش طبیعی
- ۳- فراوانی اندیشی
- ۴- فضاگشایی
- ۵- تسلیم
- ۶- پذیرش
- ۷- شکر
- ۸- صبر
- ۹- پرهیز
- ۱۰- آفرینندگی
- ۱۱- عنایت زندگی
- ۱۲- بی‌مرادی
- ۱۳- انصتو
- ۱۴- تسلیم

ما پشت این درها در فضای ذهن در اسارت نفس خود مانده‌ایم و تا روزی که از قفس ذهن رها نشویم این درهای زندگی به روی ما بسته می‌ماند.

در آخر می‌خواهم از دوستان گنج حضور عذرخواهی کنم. این عذرخواهی من برای این است که اوقاتی بود که پیغام نوشتم و خواندم و خود از آن پیغام استفاده نکردم و عمل نکردم و آن را فقط به اشتراک گذاشتم. عذرخواهی می‌کنم که پیغام را فقط برای نمایش می‌نوشتم و الآن تلاش می‌کنم که اول پیغام روی خودم کار کند، سپس به اشتراک بگذارم.

من که خصم هم منم اندر گریز  
تا ابد کار من آمد خیز خیز  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷۰

سپاس بی‌کران از جناب شهبازی و تمام مشتاقان گنج حضور

مهران از کرج